Journal of Fiqh and Usul

HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/ Vol. 53, No. 4: Issue 127, Winter 2022, p. 109-129

Online ISSN 2538-3892 **Print ISSN** 2008-9139

Receive Date: 09-05-2020 **Revise Date:** 25-07-2020 **Accept Date:** 20-10-2020

DOI: https://doi.org/10.22067/jfu.v53i4.86791 **Article type:** Original Research

Validation of the purity of "a Muslim's absence ", "a Muslim's present appearance" and "a Muslim's description"

Tahereh Ghodsi, PhD Student, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Faculty of Law, Theology and Political Science, Research Sciences Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

Dr. Taher Alimohammadi, Associate Professor and Faculty Member, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Ilam University, Ilam, Iran **(corresponding author)**

Email: t.alimohamadi@ilam.ac.ir

Dr. Seyed Mohammad Sadegh Mousavi, Associate Professor, Department of Private Jurisprudence and Law, Shahid Motahari University, Tehran, Iran

Abstract

One of the topics that is considered as Motahharat (purifying factors) in Imami jurisprudence and has attracted various views about the conditions of Motahharat (purifying factors) and their limits and limitations, is the Muslims' absence; This means that if a Muslim disappears for a while, if his body and other belongings such as clothes, carpets, dishes, etc. are *motenajjess* (contaminated), their purity will be ruled. Many jurists, while believing in the ruling on the purity of a Muslim on the basis of his absence and under certain circumstances, or on the basis of the purity of the appearance of a Muslim, have serious doubts about their being subjectivity and even method for ruling on purification. While many jurists believe in the ruling of Muslim purity based on his absence and under special circumstances, or on the apparent purity of the present Muslim, there are very serious doubts about their being subject and even method for ruling on purification. In this research by descriptive analytical method, after examining the sayings and reasons of jurists about the purity of a Muslim's absence and its conditions and also about the purity of a Muslim's appearance, it has been concluded that these two have no independent role in the purity of his body and belongings, but purity is the consequence of describing a person as a Muslim which covers more than the two mentioned titles.

Keywords: purity, purity,a Muslim's absence, a Muslim's appearance, a Muslim's description.

Journal of Fiqh and Usul

HomePage: https://jfiqh.um.ac.ir/
سال ۵۳ - شماره ٤ – شماره پیاپی ۱۲۷ـ زمستان ۱۴۰۰، ص ۱۲۹ - ۱۰۹
شاپا الکترونیکی ۳۸۹۲-۲۵۳۸
شاپا چاپی ۹۱۳۹-۲۰۰۸

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۲/۲۰ تاریخ بازنگری: ۱۳۹۹/۰۵/۰۴ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۷/۲۹
نوع مقاله: پژوهشی
DOI: https://doi.org/10.22067/jfu.v53i4.86791

اعتبارسنجی مطهریت «غیبت مسلمان»، «ظاهر حال مسلمان» و «وصف مسلمانی»

طاهره قدسی

دانشجوی مقطع دکتری گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی واحد علوم تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

دکتر طاهر علی‌محمدی (نویسنده مسئول)

دانشیار و عضو هیأت علمی گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه ایلام، ایلام، ایران

Email: t.alimohamadi@ilam.ac.ir

دکتر سیدمحمدصادق موسوی

دانشیار گروه فقه و حقوق خصوصی دانشگاه شهید مطهری، تهران، ایران

چکیده

یکی از موضوعاتی که در فقه امامیه ازجملهٔ مطهرات محسوب شده و دیدگاه‌های متنوعی را دربارهٔ شرایط مطهریت و حدود و ثغور آن متوجه خود یافته، غیبت مسلمان است؛ بدین معنا که اگر شخص مسلمان برای مدتی غایب شود، درصورتی‌که بدن و سایر متعلّقاتِ او مثل لباس، فرش، ظرف و... متنجس باشد، به طهارت آن‌ها حکم می‌شود. بسیاری از فقها در حالی به حکمِ طهارت مسلمان بر اساس غیبت او و ذیل شرایطی خاص یا بر پایهٔ مطهریتِ ظاهر حال مسلمان باور آورده‌اند که در موضوعیت و حتی طریقیت این دو عنوان برای حکم به تطهیر، تردید جدی وجود دارد. در این تحقیق به‌روش توصیفی‌تحلیلی، پس از بررسی اقوال و ادلهٔ فقها در خصوص مطهریت غیبت مسلمان و شروط آن و نیز دربارهٔ مطهریت ظاهر حال مسلمان این نتیجه به دست آمده که این دو عنوان نقشی مستقل در مطهریت بدن و متعلقات او ندارند، بلکه مطهریت برآیند اتصاف شخص به وصف مسلمانی است که شمولش از دو عنوان مذکور بیشتر است.

واژگان کلیدی: طهارت، مطهریت، غیبت مسلمان، ظاهر حال مسلمان، وصف مسلمانی.

مقدمه:

یکی از مطهرات در فقه امامیه، غیبت مسلمان است (طباطبایی، ۱۰۷/۱ تا ۱۴۸؛ مشکینی، ۴۹۷ تا ۵۰۰). مقصود از مطهریتِ غیبت مسلمان آن است که اگر بدن یا لباس یا وسایل دیگر مسلمان نجس شود و آن مسلمان مدتی غایب شود، بعد از حضور و استفاده او از آن وسایل در اموری که طهارت در آن‌ها شرط است، مسلمانانِ مرتبط با او که قبلاً از متنجس‌بودن بدن، لباس و سایر متعلّقات او مطلع بوده‌اند، مجازند به طهارت وی و اشیای متعلق به او حکم کنند. در این مسئله که باوجود اعتقاد برخی از فقها مبنی‌بر عدم خلاف یا اجماعی بودنش، موضوعی کاملاً چالشی است، دیدگاه‌های مختلفی در حدود و ثغور و شرایط مطهریت آن مطرح شده است.

نکتهٔ مهم این است که با اندکی تأمل در اقوال مطروحه و دلایل اقامه‌شده و کیفیت مطهریت آن، تردیدی جدی در موضوعیت و حتی طریقیتِ غیبت مسلمان به وجود می‌آید. پژوهش حاضر به‌روش توصیفی‌تحلیلی در پی آن است که روشن سازد چه چیزی در این خصوص موضوعیت دارد و چه عاملی سبب حکم به مطهریت بدن و متعلقات مسلمان می‌شود؟ آیا همان گونه که فقها مطرح و تلقی به قبول کرده‌اند، غیبت مسلمان مطهریت دارد یا عنوان و موضوع دیگری مؤثر در این مسئله است؟

۱. طهارت در لغت و اصطلاح

طهارت در لغت، نقیض نجاست (مرتضی زبیدی، ۱۴۹/۷؛ ابن‌منظور، ۵۰۴/۴) و به‌معنای پاکیزگی (ابن‌فارس، ۴۲۸/۳) و پاک‌شدن از چرک (صاحب‌بن‌عباد، ۴۳۱/۳) است، اما در اصطلاح فقها به‌معنای استعمال طهور[۱] مشروط به نیت است (شهیدثانی، الروضة البهیة، ۲۴۶/۱)؛ این نوع طهارت، طهارت حدثیّه است، اما طهارت دیگری نیز وجود دارد که نسبت به خبث؛ یعنی نجاست صورت می‌گیرد (نک: مشکینی، ۳۵۷). واژهٔ مطهر که اسم فاعل از همین ریشه است، هم در آب و خاک یعنی در طهارت حدثیه به کار می‌رود و هم در اموری که باعث طهارت اشیای خارجی از خبث و نجاست می‌شود (نک: همو، ۴۹۷). مقصود از طهارت در این مقاله، طهارت خبثیه؛ یعنی رفع نجاست از بدن، لباس و سایر متعلقات مربوط به مکلف است و طبیعتاً مراد از مطهر نیز رافع نجاست خواهد بود.

۲. مطهریت غیبت مسلمان

ازجمله مطهراتی که برخی از فقها باوجود اختلاف در شرایطِ آن مطهریتش را پذیرفته‌اند، غیبت مسلمان است (نراقی، ۳۴۴/۱؛ طباطبایی، ۱۴۷/۱؛ خمینی، تحریرالوسیله، ۱۳۲/۱). مراد از مطهریت غیبت مسلمان آن است که در صورت نجس‌شدن بدن، لباس و سایر متعلقات مسلمان، غایب‌شدنش به میزانی که امکان تطهیر در آن زمان

---

۱. مقصود از طهور که صیغهٔ مبالغه طاهر و به‌معنای پاک و پاک‌کننده می‌باشد، آب و خاک است (جبعی عاملی، ۱٤۱۰ق، ٤۲٦/۱ تا ٤۲۷).

باشد، سبب حکم به طهارت او و متعلقاتش شود (حسینی عاملی، ۲۲۷/۲). این زمانی است که ببیند نجاست از او زائل شده یا برای آن نجاست، جرمی نباشد (شهیدثانی، المقاصدالعلیة، ۱۵۶)؛ بنابراین با علـم بـه بقـای نجاسـت، غیبت به‌هیچ‌وجه مطهر نخواهد بود (فاضل لنکرانـی، تفصیل‌الشـریعة، ۶۶۲). در اینکـه آیـا واقعـاً می‌تـوان غیبـت مسلمان را مطهر تلقی کرد یا اینکه عنوان دیگری در مطهریت نقش دارد و در فقه امامیه مغفول مانده است، نیـاز بـه طرح و بررسی اقوال فقها دربارهٔ غیبت مسلمان و ادلهٔ آن‌ها است.

۲. ۱. اقوال در مطهریت غیبت مسلمان

دربارهٔ اینکه آیا غیبت مسلمان ازجمله مطهرات محسوب می‌شود یا خیر و در فرض مطهریت چه شرایطی دارد، اقوالی وجود دارد:

الف. عدم مطهریت آن به‌طور مطلق؛ به این معنا که صرف غیبت مسلمان کفایت نمی‌کند و باید علـم بـه رفـع نجاست پیدا شود. بنابراین، صاحب حدائق این قول را ظاهراً مشهور دانسته است (بحرانی، ۴۳۴/۱ تا ۴۳۵). به نظر می‌رسد این انتساب به مشهور صحیح نیست؛ زیرا آنچه فقها گفته‌اند اصل منوط‌کردن طهارت شیء متنجس‌شده بـه علم به زوال است بدون اینکه موضوع را از زاویهٔ غیبت مسلمان بررسی کرده باشند، اما اندک فقهایی هستند که قائل به این قول شده‌اند. ملامحسن فیض کاشانی که از این گروه است، غیبت مسلمان را کافی در حکم به ازالهٔ نجاسـت ندانسته و شرط کرده که علم یا ظن معتبرِ شرعی بر ازاله حاصـل شـود (۷۷/۱). آیت‌اللـه شـبیری نیـز بعـد از اینکـه می‌گوید فقهای عظام با شش شرط، غایب‌شدنِ مسلمان را از مطهرات محسوب می‌کنند، در رد آن چنین گفته است: «بنا بر احتیاط واجب، غایب‌شدن مسلمان از راه‌های ثابت‌شدن طهارت نیست، مگر موجب اطمینـان شخصـی یـا نوعی شود» (۵۲). طبق این دیدگاه، علم یا حصول اطمینان یا ظن شرعی به طهارت سبب حکم به طهارت می‌شود. بنابراین، مطهریتِ غیبت مسلمان نه موضوعیت دارد و نه طریقیت؛ به این معنا که نه حصول غیبـت مسـلمان سـبب حکم به طهارت می‌شود و نه طریق و راهی است برای رسیدن به حکم به طهارت؛ آنچه که موضوعیت دارد، حصول علم یا اطمینان یا اقامهٔ ظن معتبر شرعیِ دال بر ازالهٔ نجاست است.

باتوجه‌به دلایلی که بیان خواهـد شـد چنـین قـولی بـدون دلیـل، خـلاف سـیرهٔ ائمـه و مسـلمانان، حـرج‌آور و مختل‌کنندهٔ نظام است که صحیح نیست.

ب. مطهریت آن به‌طور مطلق و بدون هیچ شرطی؛ امام خمینـی دراین‌بـاره می‌گویـد: «غیبـت، مطهـر انسـان، لباس، فرش، ظروف و غیر آن‌ها از توابع او است و با او معاملهٔ طهارت می‌شود، مگر آنکه علـم بـه بقـای نجاسـت باشد و بعید نیست که چیزی در آن شرط نباشد؛ بنابراین حکم جاری می‌شود، خواه عالم به نجاست باشد یا نباشد، معتقد به نجاست آن چیزی باشد که به او رسیده یـا معتقـد نباشـد، در دیـنش متسـامح باشـد یـا خیـر» (خمینـی، تحریرالوسیلة، ۱۳۲/۱). ظاهر این سخن آن است که خود غیبت، مطهر است و به‌اصطلاح موضـوعیت دارد. برخـی فقها باوجود قبول این قول آن را از شمار سایر مطهرات نمی‌دانند، بلکه طریقی برای کشف طهـارت در فـرض شـک

می‌دانند (فاضل لنکرانی، تفصيل‌الشريعة، ٦٦٢ تا ٦٦٤). بر این اساس، غیبت طریقیت دارد. از ظاهر کلام بعضی فقهای دیگر بر می‌آید که موافق با این قول هستند؛ زیرا به شرایطی چون علم مسلمان به نجس‌شدن بدن یا متعلقاتش و نیز به اشتراط به‌کارگیری آن در امری که طهارت در آن شرط است، اشاره نکرده و فقط گفته‌اند: انسان احتمال بدهد که آن چیز را آب کشیده (مکارم شیرازی، ۴۵) یا به‌سبب آنکه مثلاً آن چیز در آب جاری افتاده، پاک شده است (بهجت، ۴۷ تا ۴۸؛ سبحانی، ۱۴۲).

همان گونه که خواهد آمد هرچند حکم به طهارت مسلمان محدود به شرایط خاصی نیست؛ اما دلیلی هم بر منحصرکردن حکم طهارت به غیبت مسلمان؛ چه به‌عنوان مطهر و چه کاشف و طریق طهارت نیست و افزون بر دلایلی که خواهد آمد، تعمیم حکم و تقیدنداشتن آن به شروطی خاص مؤیدی برای مطهریت عنوان دیگری به نام وصفِ مسلمانی است.

ج. مطهریت مطلق غیبت نسبت به بدن و مشروط آن نسبت به متعلقات مسلمان؛ قائل به این قول ابن‌فهد حلی است (۶۱) که در حکم به طهارت غیر بدن (لباس و سایر متعلقات او)، علم او را به نجاستش شرط کرده و در حکم به طهارت آن، مشاهدۀ استفاده از آن را توسط مسلمان کافی دانسته است (صیمری، ۴۳۴).

گذشته از نبودن دلیلی بر اختصاص حکم به مورد غیبت مسلمان، نقدی که بر این نظریه وارد است تفصیل بدون پشتوانۀ علمی و دلیلی است که داده شده است.

د. مطهریت مشروط؛ شهیدثانی ظاهر مذهب امامیه را مطهریت غیبت مسلمان می‌داند، هرگاه مدتی که امکان طهارت در آن می‌رود از زمان غیبت گذشته باشد (تمهیدالقواعد، ۳۰۸). قائلان به این قول، مطهریت غیبت را مشروط به شرایطی چون علم مسلمان به نجاست خود یا متعلقاتش (انصاری، الطهارة، ۳۳۲/۵)، مکلف‌بودن (شهیداول، ۱۳۲/۱) یا اهلیت ازاله را داشتن،[۱] کرده‌اند (شهیدثانی، المقاصدالعلية، ۱۵۶). صاحب‌جواهر حکم به مطهریت غیبت را مشروط به مکلف‌بودن مسلمان، علم او به نجاست و به‌کارگیری آن در عملی که طهارت در آن شرط است، دانسته و این قول را بدون خلافی درخور توجه، تلقی و ادعای اجماع منقول بر آن کرده است (۳۰۱/۶). سید یزدی با پنج‌شرط غیبت را مطهر می‌داند. آن شرایط عبارت‌اند از: ۱. علم مسلمان به ملاقات بدن و متعلقاتش با نجاست؛ ۲. علم به نجس یا متنجس‌بودن آن شیء از روی اجتهاد یا تقلید؛ ۳. به‌کارگیری آن شیء در چیزی که طهارت در آن شرط است؛ ۴. علم به اشتراط طهارت در شیء به‌کارگرفته‌شده؛ ۵. محتمل‌دانستن تطهیر آن شیء (طباطبایی، ۱۴۷/۱ تا ۱۴۸). فقیهی دیگر با چهار شرط، غیبت مسلمان را موجب طهارت بدن و متعلقات او می‌داند: «اول. آنکه به نجاست آگاه و متوجه باشد؛ دوم. بداند که طهارت بدن و لباس در نماز شرط است و خوردن

۱. یعنی ممیز معتقد به وجوب یا استحباب ازالۀ نجاست باشد.

و آشامیدنِ نجس جایز نیست؛ سوم. از کسانی نباشد که به طهارت و نجاست بی‌اعتنا باشد؛ چهارم. آنکه وسـایل را در کارهایی که باید با چیز پاک انجام داد، استعمال کند» (نک: اشتهاردی، ۴۱۴/۳).

به‌عقیدهٔ مفتاح الکرامه از سخنان برخی صاحبان این قول فهمیده می‌شود کـه غیبـت نـزد آن‌هـا مطهـر حقیقـی نیست، بلکه در حکم مطهر است؛ زیرا گفته‌اند: حکم به طهارت می‌شود، نه اینکه تطهیر می‌کند (حسـینی عـاملی، ۲۲۸/۲)؛ همان گونه کـه شـیخ انصـاری (الطهـارة، ۳۲۵/۵)، سـید یـزدی (طباطبـایی، ۱۴۸/۱) و محقـق خـویی (التنقیح، ۲۶۸/۳) مطهردانستنش را نوعی تسامح می‌دانند؛ این در حالی است که صـاحب‌جواهر بـه مطهریـت آن تصریح کرده است (۳۰۱/۶).

ه. تردید در مطهریت؛ محقق اردبیلی بعد از اینکه حکم به طهارتِ عضو انسان مسلمانی را که عدم تقیـدش بـه شرع آشکار نشده، به‌صرف غایب‌شدنش و احتمال تطهیر مشکل دانسته اسـت و احتمـال داده کـه ممکـن اسـت در فرض به‌کارگیری عضو نجس در جایی که طهارت شرط است، قائل به طهارت شد؛ هرچند نباید به هیچ‌وجه احتیاط را ترک کرد (مقدس اردبیلی، ۲۹۷/۱ تا ۲۹۸). صاحب مدارک نیز با مشکل‌دانستن مطهریت غیبـت مسـلمان، قـول اصح را حکم‌ندادن به طهارت مسلمان و متعلقاتش به‌سبب غیبت او می‌دانـد، مگـر اینکـه از آن‌هـا در مـواردی کـه مشروط به طهارت‌اند، استفاده کند؛ ضمن آنکه در این فرض هم دچار تردید شده است (موسوی عاملی، ۱۳۴/۱).

تردید در این حکم موردی ندارد، بلکه چنان‌که مفصلاً و مستدلاً بیان می‌شود، جای هیچ شکی برای حکـم بـه طهارت مسلمان بر اساس دارابودن وصف مسلمانی نیست.

۲. ۲. دلایل مطهریت غیبت مسلمان

مهم‌ترین دلایل مطهربودن غیبت به شرح ذیل است:

۱. اجماع منقول (صاحب‌جواهر، ۳۰۱/۶)؛ البته اجماع به‌گونه‌ای ثابت نشده که بتوان بر آن اعتماد کرد (حکیم، ۱۳۸/۲)، حتی در کتاب مستند الشیعه ادعای شهرت بر نجاست شده است تا زمانی که علم به ازاله پیدا نشده باشد (نراقی، ۳۴۳/۱). به نظر می‌رسد اجماع دلیل بر مطهریت نیست، به‌خصوص اینکه محتمل‌المدرکیة است.

۲. سیرهٔ قطعی مستمره (انصاری، الطهارة، ۳۳۱/۵) بر ترتیب آثـار طهـارت (حکـیم، ۱۳۸/۲)؛ ایـن سـیره هـم نسبت به طهارت بدن مسلمان و هم نسبت به غیر بدن او جاری است (بحرالعلـوم، ۵۷؛ صـاحب‌جواهر، ۳۰۱/۶)، هرچند مشغول به عملی نباشد که در آن طهارت شرط اسـت (همـو، ۳۰۱/۶). نراقـی می‌گویـد: «اجمـاع قطعـی و علمی، بلکه ضرورت دینی واقع شده بر جواز اقتدا، مباشرت و مصافحه بـا مـردم و خریـدن آنچـه کـه دسـت آن‌هـا به‌صورت مرطوب با آن برخورد می‌کند، با اینکه علم به نجاست آن‌ها به‌سبب بول و غـائط در هـر روز وجـود دارد» (۳۳۴/۱). ازاین‌رو، معمولاً سؤالی از ازالهٔ نجاست مسلمان نمی‌شود با اینکه قطع به عارض‌شدن نجاسات بـر افـراد هست، بلکه گاهی سؤال از ازالهٔ نجاست، منکر محسوب می‌شود (صاحب‌جواهر، ۳۰۱/۶). عمدهٔ دلایل مطروحه، همین سیره است (حکیم، ۱۳۸/۱). محقق خویی نیز دراین‌باره می‌گوید: «دلیل در حکم به طهارت به‌سـبب غیبـت

مسلمان، سیرۀ قطعیۀ متصل به زمان معصومان(ع) بر معامله با مسلمان، لباس‌ها و ظروفشان و غیر آن است از آن چیزهایی که به آنان تعلق دارد که به‌هنگام شک در طهارتشان مثل اشیای پاک مورد معامله قرار می‌گیرند با اینکه به‌ناچار علم عادی (اطمینان) به متنجس‌شدن آن‌ها هست، به‌ویژه در پوست‌ها، گوشت‌ها و شلوارها؛ زیرا بی‌شک هنگام ذبح یا در زمانی، علم به متنجس‌شدن آن وجود دارد و با این وجود مردم به‌سبب استصحاب بنا را بر نجاستشان نمی‌گذارند (التنقیح، ۲۶۸/۳).

۳. اگر به طهارت مسلمان در صورت غیبت او حکم نشود، حرج لازم می‌آید (حکیم، ۱۳۸/۱). فقیهی دراین‌باره می‌گوید: «شرط کسب علم به طهارت کسی که علم به نجاست او یا چیزی از متعلقاتش از قبیل لباس و مثل آن حاصل شده، برای جواز رفت‌وآمد با او یا خواندن نماز پشت سر او یا مثل آن‌ها از چیزهایی که مشروط به طهارت‌اند، موجب حرج می‌شود» (همدانی، ۳۱٦/۸). بر این دلیل اشکال شده که کامل نیست؛ زیرا لزوم حرج، کلیت ندارد. افزون بر آن اگر کلیت آن پذیرفتنی باشد، مقتضای آن جواز ارتکاب به لحاظِ تکلیفی است، نه بناگذاشتن بر حکم وضعیِ آن؛ یعنی طهارت و بارشدن تمامی آثار طهارت بر آن به‌طور مطلق، مگر اینکه مقصود حرجی باشد که در عصر معصومان(ع) منجر به هرج‌ومرج می‌شود. در این صورت انتفای هرج‌ومرج قطعاً دلیل بر طهارت خواهد بود (حکیم، ۱۳۸/۲). این اشکال با توضیحاتی که در استدلال بر مطهریت «وصف مسلمانی» خواهد آمد، پاسخ داده می‌شود.

۴. ظاهر مسلمان اقتضا می‌کند که بر نجاست باقی نمی‌ماند (شهیدثانی، المقاصدالعلیة، ۱۵۶)؛ مسلمانی که عدم تقیدش به شرع ظاهر نشده است، عضو نجس خود را بدون تطهیر رها نمی‌سازد (مقدس اردبیلی، ۲۹۷/۱ تا ۲۹۸)؛ بدین معنا که مسلمان به‌سبب پایبندی به مقررات اسلامی مرتکب عملی که برخلاف احکام شرعی باشد، نمی‌شود. بنابراین اگر بدن یا لباسش نجس شود، برای طهارت آن اقدام می‌کند و همین که مشاهده می‌شود با همان عضو یا شیء نجس‌شده اقدام به انجام کاری می‌کند که در آن طهارت شرط است، معلوم می‌شود آن را تطهیر کرده است.

در رد این دلیل گفته‌اند: اولاً دلیلی بر حجیت ظهور حال مسلمان نیست (حکیم، ۱۳۸/۲)؛ ثانیاً زوال علم به نجاست، نیازمند علم به طهارت است و استناد به ظهور حال مسلمان درصورتی صحیح خواهد بود که علم یا اطمینان‌آور باشد؛ ثالثاً چه‌بسیار اتفاق می‌افتد که شخص، تطهیرِ عضو خود را تا هنگام نیاز رها می‌کند (مقدس اردبیلی، ۲۹۸/۱)؛ بنابراین هیچ علم یا اطمینانی نسبت به تطهیر او حاصل نمی‌شود.

به نظر می‌رسد این اشکالات وارد نیست؛ زیرا چنان‌که ازنظر عقلا ظاهر سخن دیگران حجیت دارد و اصولیان بر مبنای آن، ظواهر قرآن و سنت را حجت می‌دانند، ظاهر رفتار دیگران و ازجمله مسلمانان نیز حجت است. بنابراین، دلیل بر حجیت ظاهر حال مسلمان بنای عقلا است؛ هرچند در ادامه، مطهریتِ وصف مسلمانی که هم شامل ظاهر تنزه مسلمان از نجاست و هم غیر آن می‌شود، اثبات خواهد شد و نیازی به اثبات مطهریت ظاهر حال

مسلمان نیست. از طرفی دیگر باتوجه‌به دلایلی که تفصیلاً خواهد آمد، زوال علم به نجاست نیازمند حصول علم به طهارت نیست. بنا بر همان دلایل نیز صرف احتمال اقدام‌نکردن مسلمان به تطهیر خود تا زمان نیاز سبب حکم به نجاست مسلمان نمی‌شود؛ زیرا چنین احتمالی در غالب اوقات وجود دارد و غیر از مخالفت با سیرۀ قطعی مستمر مسلمانان، اختلال نظام، هرج‌ومرج و حرج‌آوربودن را به‌دنبال خواهد داشت. نکتۀ لازم به ذکر این است که برخی از فقهایی که ظاهر حال مسلمان را سبب حکم به طهارت تلقی کرده‌اند، در طهارت کودک غیرممیز دچار تردید شده و درنهایت، بعید ندانسته‌اند که جزء توابع انسان مثل فرش و ظروفش محسوب شود (انصاری، الطهارة، ٣٣۴)، درحالی‌که اگر ملاک، ظاهر حال مسلمان باشد، کودک غیرممیز مشمول حکم طهارت نخواهد شد؛ زیرا بنا بر این فرض نمی‌توان کودک را مثل اشیای ساکن، محسوب کرد و تسلط و نظارت مسلمان را بر او تام دانست، بلکه به‌تبع وصف مسلمانیِ خانواده و از باب تعبد است.

۵. روایات

الف. روایات سؤر حائض و جنب: مطابق برخی روایات خوردن سؤر[1] حائض متهم به رعایت‌نکردن جایز است و وضوساختن با آن کراهتی ندارد (حرعاملی، ٢٣۶/١ تا ٢٣٨)؛ چنان‌که وضوساختن با سؤر جنب غیرمتهم جایز بدون کراهت است (همو، ٢٣۴/١ تا ٢٣۶)؛ از جمله اینکه از امام صادق(ع) نقل شده که فرموده است: «اشْرَبْ مِنْ سُؤْرِ الْحَائِضِ وَ لَا تَتَوَضَّ مِنْهُ» (همو، ٢٣۶/١)؛ از پس‌ماندۀ حائض بنوش و از آن وضو نساز. در روایتی دیگر عیص‌بن‌قاسم می‌گوید از امام صادق(ع) دربارۀ سؤر حائض سوال کردم، فرمود: «لَا تَوَضَّأْ مِنْهُ- وَ تَوَضَّأْ مِنْ سُؤْرِ الْجُنُبِ إِذَا كَانَتْ مَأْمُونَةً» (همو، ٢٣۴/١)؛ از آن وضو نساز و از سؤر جنب وضو بگیر هرگاه مورد اطمینان باشد. شیخ انصاری با اشاره و به‌استناد این احادیث می‌گوید: «ظاهر حال مسلمان این است که با نجاست آبی که در خانه برای نوشیدن و تطهیر مهیا شده، مباشرت ندارد. بنابراین، استفادۀ او از آب مذکور در حکم خبردادن او به تطهیر دستش است» (الطهارة، ٣٣٢/۵).

ب. روایت در باب عصیر

عمربن‌یزید می‌گوید به امام صادق(ع) عرض کردم: حکم می پخته‌ای که شخصی از غیرشیعیان به من هدیه می‌دهد چیست؟ فرمود: «إِنْ كَانَ مِمَّنْ يَسْتَحِلُّ الْمُسْكِرَ فَلَا تَشْرَبْهُ وَ إِنْ كَانَ مِمَّنْ لَا يَسْتَحِلُّ فَاشْرَبْهُ» (حرعاملی، ٢٩٣/٢۵)؛ اگر از کسانی است که مسکر را حلال می‌شمرد، از آن ننوش و اگر از کسانی است که حلال نمی‌داند، بنوش. طبق این حدیث اگر فرد از کسانی است که از نجاست اجتناب می‌کند، به احتمال نجاست او ترتیب اثر داده نمی‌شود.

---

١. مقصود از سؤر، فقط باقیماندۀ مایعی که انسان یا حیوان از آن نوشیده، نیست؛ بلکه چنان‌که ابن‌ادریس حلی گفته شامل هر مایعی می‌شود که عضوی از بدن حیوان (یا انسان) با آن تماس پیدا کرده باشد(ابن‌ادریس، ٨۵/١).

تا اینجا روشن شد بعضی از فقها بر مطهریت غیبت تصریح کرده‌اند (صاحب‌جواهر، ۳۰۱/۶؛ خمینی، ۱۳۲/۱؛ فاضل لنکرانی، رسالهٔ توضیح‌المسائل، ۲۷ تا ۳۸؛ بهجت، ۳۵ تا ۴۷) و برخی باوجود پذیرش این موضوع، غیبت را مطهرِ حقیقی نمی‌دانند (حسینی عاملی، ۲۲۸/۲). به‌عبارت دیگر، نام‌گذاریِ غیبت مسلمان را به مطهر، مجاز و تسامح شمرده (انصاری، الطهارة، ۳۲۵/۵؛ طباطبایی، ۱۴۸/۱؛ خویی، التنقیح، ۲۶۸/۳) و آن را صرفاً طریق برای اثبات طهارت و کاشف از طهارت دانسته‌اند؛ همان گونه که اِخبار ذوالید و خبر واحد به طهارت دیگری و متعلقاتش، از راه‌های اثباتِ طهارت مسلمان هستند (همو، ۲۶۸/۳؛ فاضل لنکرانی، تفصیل‌الشریعة، ۶۶۲). از طرفی دیگر، از سخنان عده‌ای از فقها نیز می‌توان برداشت کرد که غیبت مسلمان مثبِت طهارت او نیست، بلکه ظاهر منزه‌بودن مسلمان از نجاست سبب حکم به طهارت شخص مسلمانی است که انسان از نجاست او یا متعلقاتش قبل از غیبتش خبر دارد؛ یعنی مکلفان موظف‌اند در برخورد با مسلمان، البسه، ظروف و وسایلی که استفاده از آن‌ها مشروط به طهارت است، حکم به طهارت او و متعلقاتش دهند. چیزی که سبب این حکم می‌شود، ظاهر تنزه مسلمان و اجتناب او از نجاسات است نه چیز دیگری؛ ازجمله اینکه شهید اول با نفی مطهربودن غیبت گفته است: «اگر مکلف، عالِم به نجاست باشد، سپس زمانی بگذرد که ازاله در آن ممکن باشد، به‌دلیل ظاهر تنزه مسلمان از نجاست، حکم به طهارت می‌شود (۱۳۲/۱). پس ایشان، مطهِّر را همراه با غیبتی که در آن امکان تطهیر وجود دارد، ظاهر تنزه مسلمان از نجاست با علم او به نجاستش قرار داده است (صیمری، ۴۳۴/۱). صیمری که خود از نفی‌کنندگان مطهریت غیبت است و محسوب‌کردن غیبت ازجملهٔ مطهرات را مجاز شمرده (همو، ۴۳۶/۱)، مدعی شده است که ابن‌فهد حلی نیز غیبت را از مطهرات نمی‌داند؛ زیرا بنا بر فرض غیبت و گذشتن زمانی که در آن امکان تطهیر وجود دارد، نگفته که غیبت مطهر است، بلکه گفته است حکم به طهارت می‌شود (همو، ۴۳۴ تا ۴۳۵). عبارت ابن‌فهد چنین است: «و یحکم بطهارة حیوان[1] تنجّس إذا غاب زماناً یمکن طهره مطلقاً» (۶۱). بنابراین، فتوای شهید اول و ابن‌فهد در حکم به طهارت به‌سبب ظاهر تنزه مسلمان نه به‌دلیل غیبت، یکسان است (صیمری، ۴۳۵).

۳. مطهریت «وصف مسلمانی»

از این سخنان به دست آمد که نام‌گذاری غیبت مسلمان به مطهِّر، نام‌گذاری حقیقی نیست و نمی‌توان غیبت مسلمان را جزء مطهرات محسوب کرد. بالاتر از آن، ظاهر تنزه مسلمان از نجاست نیز سبب حکم به طهارت نخواهد شد، بلکه آنچه که به نظر می‌رسد مطهریت دارد، داشتن وصف مسلمانی و متدین‌بودن به دین اسلام است نه چیز دیگر. این مطهِّر، گستردگی و شمولش بیشتر از ظاهر تنزه مسلمان از نجاست است؛ زیرا اگر ظاهر تنزه

۱. مقصود از حیوان، آدم و غیر او است (صیمری، ۴۳۳).

مسلمان از نجاست مطهر باشد، در جایی مطهر خواهد بود که؛ اولاً آن مسلمان عالم به نجاست خود باشد تا انگیزۀ طهارت در او ایجاد شود؛ ثانیاً در عبادتی که طهارت در آن شرط است، از آن متنجس استفاده کند والاّ نیازی فوری و ضرورتی در رفع نجاست نیست و انگیزه‌ای جدی در آن مسلمان برای رفع نجاست به وجود نمی‌آید؛ ثالثاً از مسلمانان بی‌مبالات و یا کم‌مبالات نباشد وگرنه ظاهر چنین مسلمانی هرگز مقتضی تنزه نیست. اما اگر وصف مسلمانی مطهر باشد، محدود به هیچ‌کدام از این شرایط نخواهد بود؛ یعنی همین که شخص، مسلمان باشد، باید حکم به تنزه او از نجاست کرد؛ خواه شخصی مقید به طهارت و معتقد به ازالۀ نجاست باشد، خواه بی‌مبالات یا کم‌مبالات محسوب شود؛ عالم به نجاست باشد یا نباشد؛ آن شیء متنجس را در عبادت مشروط به طهارت به کار برد یا چنین نکند؛ ازالۀ نجاست او رؤیت شود یا نشود و فقط مدتی غیبت کند. بر این اساس، همان گونه که در این فرض مشاهده ازالۀ نجاست توسط مسلمان مطهر نیست، غیبت نیز چنین خواهد بود. نقش غیبت دراین‌باره صرفاً در عدم تحقق قطع به نجاست است. به‌عبارت دیگر در حکم به طهارت مسلمان و متعلقاتش کافی است که علم به نجاست مسلمان و متعلقاتش حاصل نشود و غیبت زمینه‌ساز این موضوع می‌شود؛ همان گونه که در صورت مشاهدۀ رفع نجاست و حصول شک در شستن صحیح و تحصیل طهارت، ضرری متوجه حکم به رفع نجاست نخواهد شد.

٣. ١. دلایل مطهریت «وصف مسلمانی»

مطهربودن وصف مسلمانی دلایلی دارد که عبارت‌اند از:

الف. سیرۀ معصومان(ع)؛ آنچه از روش و سیرۀ پیامبر(ص) و ائمه بر می‌آید این است که در برخورد با مسلمانان حکم به طهارت می‌کردند؛ زیرا هرگز از گفتار یا رفتار آنان موردی نقل نشده که در ارتباط با مسلمان احتیاط و اجتناب کرده یا مسلمانان را منع از برخورد طهارت‌گونه کرده باشند. معاشرت پیامبر(ص) و امامان(ع) با مسلمانان در مساجد، منازل، بازار و به‌طورکلی در رفت‌وآمدها گویای آن است که باوجود علم اجمالی به نجاست بدن یا متعلقات مسلمانان به‌دلیل آلوده‌شدن قطعی آنان به نجاست (بول و غائط)، نجس‌شدن مقداری از بدن حیوانات ذبح‌شده، چاقو و ابزار موردنیاز ذبح، زخمی‌شدن مسلمانان در جنگ‌ها و گاه در شرایط عادی و... هیچ‌گاه پرسشی از تطهیرشان نشده و با همه رفتار طهارت‌گونه داشته‌اند. اگر غیر از این بود، قطعاً روایات یا روایتی دال بر رفتار احتیاط‌آمیز معصومان(ع)، سؤال و جواب و تحقیق و تفحص آن‌ها به دست ما می‌رسید، باوجود اینکه مسلمانان اهتمام ویژه‌ای در بیان اقوال و سیرۀ معصومان داشته‌اند. شاهد بر مطلب، ورود احادیث زیادی است که در خصوص طهارت و نجاست بدن انسان، لباس و لوازم او، حیوانات، تعیین عباداتی که در آن‌ها طهارت بدن و لباس مسلمان شرط است و... آمده است، درحالی‌که در میان آن‌ها هیچ حدیثی که اشاره‌ای به اجتناب معصومان(ع) از بدن یا لباس و سایر متعلقات مسلمانان داشته باشد، دیده نمی‌شود. این نشان می‌دهد که هرکسی مسلمان بوده، حکم به طهارت او می‌شده است نه اینکه به‌سبب غیبت آن مسلمان و استعمال آن شیء متنجس در

امری که طهارت در آن شرط است، چنین حکمی داده شده باشد. محدودکردن طهارت مسلمان به این موضوع نیازمند دلیل است و دلیلی بر این مسئله وجود ندارد. ظاهر تنزه مسلمان از نجاست هم سبب حکم به طهارت نبوده است؛ زیرا هیچ نقل‌قولی از گفتار یا رفتار معصومان(ع) نیست مبنی‌بر اینکه میان مسلمانانِ مقید، بی‌مبالات و کم‌مبالات فرق گذاشته و از کم‌مبالات‌ها و بی‌مبالات‌ها اجتناب کرده باشند و مدرکی نیز دال بر تفاوت‌گذاری بین مسلمانان شیعی‌مذهب و سایر فرق اسلامی وجود ندارد و چنان‌که برخی فقها نیز گفته‌اند، مسلمانان غیرشیعی‌ای که در عصر امامان(ع) زندگی می‌کرده‌اند یا حالشان از مسلمانان غیرشیعیِ امروز، بدتر یا مثل هم بوده و بسیاری از نجاساتِ قطعی نزد امامیه، پیش آنان و نیز روستاییان و بادیه‌نشینان محکوم به طهارت بوده است، بااین‌حال از رفت‌وآمد و هم‌غذایی با آنان باوجود علم به متنجس‌بودن ظروف، لباس‌ها یا دستانشان در برخی زمان‌ها خودداری نمی‌شده است (خوئی، التنقیح، ۲۷۰/۳). این مطلب نشانگر این است که جریان سیرهٔ ائمه(ع) مشروط به شرایطی چند و محدود به موردی خاص نبوده است. نکتهٔ ذکرشدنی این است که حکم به طهارت در این فرض قطعاً به‌دلیل تمسک به اصل برائت نبوده؛ زیرا فرض ما جایی است که علم اجمالی به نجاست وجود دارد نه شک بدوی و علم اجمالی مانع از اجرای اصل برائت خواهد بود؛ زیرا بر فرض اجرای اصل برائت در همهٔ اطراف علم اجمالی، مخالفت قطعیه با علم اجمالی پیش می‌آید و بر فرض اجرای آن در برخی موارد، ترجیح بلامرجح می‌شود. بنابراین، علت برخورد طهارت‌گونه با مسلمانان، نه اجرای اصل برائت بوده نه غیبت مسلمان (چون فرض ما اعم است از موارد غیبت و حضور مسلمان) و نه ظاهر تنزه مسلمان (به‌دلیل اینکه باوجود علم اجمالی، ظهوری در طهارت حاصل نمی‌آید؛ ضمن آنکه فرض ما شامل طهارت کودکان غیرممیز و افراد کم‌مبالات و بی‌مبالات نیز می‌شود که به‌هیچ‌وجه ظاهر آن‌ها تنزه از نجاست نیست، بلکه چه‌بسا عکس آن باشد).

مؤید جریان سیرهٔ معصومان(ع) در مطهریت وصف مسلمانی، مطابقت کامل آن با ضرورت حفظ پیوندهای اجتماعی مسلمانان است که مستلزم تقویت ارتباطات و تماس‌های فیزیکی و... است و بحث نجاست بر فرض اجتناب شیعیان از یکدیگر و نیز از سایر فرق اسلامی که معتقد به نجاست برخی اشیای نجس نیستند، چالشی مهم برای آن محسوب می‌شود.

شاهد دیگر بر وجود این سیره، عدم‌ممانعت الزامی معصومان(ع) از دیوانگان و کودکان ممیز و غیرممیز مسلمان در ورود به مساجد است، باوجود اینکه علم به نجاست بدن و لباس آن‌ها موقع تخلّی و برخی موارد دیگر داشته‌اند و همچنین به‌دلیل تکلیف‌نداشتن کودکان به تطهیر خود و متعلقاتشان برای عباداتِ مشروط به طهارت، عدم‌درک این موضوع و اهمیت آن توسط کودکان (به‌خصوص غیرممیزان) و دیوانگان و نیز نداشتن آگاهی کافی آنان به چگونگی تطهیر بدن و متعلقات خود، هیچ‌گاه علم به ازالهٔ نجاست از بدن و لوازم آنان حاصل نمی‌شده یا غالباً چنین علمی نبوده است؛ بااین‌وجود و علی‌رغم خبرداشتن از متأثرشدن فرش و دیوار مسجد از بدن و لباس آن‌ها در شرایط مختلف جوی و لزوم حفظ طهارت مسجد و رفع فوری نجاست از آن (نک: صاحب‌جواهر، ۹۳/۶ و۹۷)

هیچ توصیه‌ای وجوبی از سوی حضرات معصومان(ع) دربارهٔ جلوگیری‌کردن از ورود کودکان و مجانین بـه مسـاجد وارد نشده و صرفاً دربارهٔ کراهت ورود آنان دو روایت نقل شده است (طوسی، ۲۴۹/۳ و ۲۵۴) که این نشان می‌دهد معصومان(ع) آن‌ها را محکوم به طهارت دانسته‌اند. با چشم‌پوشی از ایراداتی که متوجه سند این دو حدیث شده،[1] به اجماع فقها دخول کودکان در مسجد جایز است (حسـینی عـاملی، ۹۸/۲) و حـداکثر حکمـی کـه از ایـن روایـات فهمیده می‌شود، کراهتِ راه‌دادن کودکان، آن هم به‌عقیدهٔ تعدادی از فقها کودکان غیرممیـز بـه مسـجد اسـت (نـک: مقدس اردبیلی، ۱۵۳/۲؛ صاحب‌جواهر، ۱۱۳/۱۴) و به‌تعبیر برخی از فقها راه‌ندادن کودکان بـه مسـاجد، مسـتحب است (شهید اول، ۱۲۴/۳؛ موسوی عاملی، ۴۰۱/۴)، اما کودکان ممیزی کـه مـورد اطمینـان هسـتند و از نجاسـات دوری می‌کنند، راه‌دادنشان به مسجد نه‌تنها مکروه نیست، بلکه تمرین‌دادن آن‌ها بر انجام نماز در مسـجد مسـتحب است (محقق کرکی، ۱۴۹/۲). بسیاری از فقها دلیل دورکردن کودکان و دیوانگان از مساجد را ظن به نجس‌بودن آن‌ها دانسته‌اند؛ زیرا از نجاست دوری نمی‌کنند (علامه حلی، النهایة، ۳۵۶/۱؛ شهید ثانی، روض‌الجنان، ۶۲۸/۲).

از این فتاوا به دست می‌آید که راه‌دادن کودکان ممیز اگر مستحب نباشد، حداقل کراهت نـدارد و حکـم کراهـت تنها متوجه کودکان غیرممیز و دیوانگان می‌شود. بنابراین، به‌همراه‌بردن کودکان و دیوانگان بـه مسـجد حـرام نیسـت، هرچند احتمال نجس‌بودنشان می‌رود. از اینجا معلوم می‌شود نمی‌توان حکم بـه نجاسـت آنـان داد والا می‌بایسـت راه‌دادنشان به مساجد حرام می‌شد. این عدم حکم به نجاست آنان باوجود علم به متنجس‌شدن بـدن و لباسشـان در طول شبانه‌روز، به‌تبع خانوادهٔ مسلمانِ آنان و تعبدی است. این مسئله قطعاً در زمان ائمه(ع) هم رخ داده و منعـی از سوی آن حضرات صورت نگرفته و حکم به نجاست آنان نشده است، در غیر این صورت باید در روایات و سیرهٔ آنان منعکس می‌شد. باتوجه‌به شرایط مطهریت غیبت مسلمان، سیرهٔ ائمه(ع) دربارهٔ برخورد با افراد نابالغ منحصر بـه آن نیست، چنان‌که ظاهر تنزه مسلمان از نجاست نیز قابل صدق بر کودکان نیست؛ زیرا نه تکلیفی دارند و نه درک و فهم کاملی از نجاست و طهارت. تنها چیزی که می‌تواند سبب حکم به طهارت افراد نابالغ شـود، مسـلمان‌بودن اولیـا و خانوادهٔ آنان است. در واقع همان گونه که بدن مسلمان، لباس و ظروف او به‌تبعیت از مسلمان محکـوم بـه طهـارت است، فرزندان نابالغ آنان نیز به‌سبب همین تبعیت و از باب تعبد، محکوم به طهارت خواهند بود.

ب. سیرهٔ قطعی مستمرهٔ مسلمانان و تقریر معصومان(ع)؛ چنان‌که گفته شد عمده دلیل بـر مترتـب‌سـاختن آثـار طهارت بر بدن مسلمان و متعلقات او سیرهٔ مستمره‌ای است که مسـلمانان از زمـان معصـومان(ع) داشـته و تـاکنون ادامه پیدا کرده است. مطابق این سیره، اقتدا، مباشرت و مصافحه با مردم و خریدن اطعمه و اشربه از آن‌هـا از صـدر اسلام تاکنون جایز بوده و هست و هیچ منعی از آن نشده است، با اینکـه علـم عـادی بـه نجاسـت آن‌هـا در برخـی زمان‌ها وجود دارد. این عدم منع و سکوت در برابر حکم مسلمانان به طهارت همدیگر، نشان از تأییـد و پـذیرش آن

---

١. به‌دلیل مرسله‌بودن یکی از روایات (نک: صاحب‌جواهر، ١١١/١٤ تا ١١٢) و وجود عبیدالله دهقان در یکی دیگر از آن‌ها که تضعیف شده است (نک: نجاشی، ٢٣١؛ خوئی، معجم رجال‌الحدیث، ٤١١/١١).

از سوی معصومان(ع) است. مسئله این‌قدر روشن است که حتی مسلمانان معمولاً از همدیگر سؤالی دربارهٔ طهارت و ازالهٔ نجاست بدن، لباس، ظروف و سایر متعلقات نمی‌کنند. اگر کمی تأمل شود، معلوم خواهد شد که این سیرهٔ مسلمانان و تقریر معصومان(ع) محدود به غیبت مسلمان و بالاتر از آن به‌سبب حکم بر اساس ظاهر تنزه مسلمان از نجاست نیست؛ بلکه آن به‌سبب متصف‌بودن اشخاص به صفت مسلمانی است. طبق این سیره و تقریر هیچ‌گاه مسلمانان در ارتباطاتشان با هم لزومی در رعایت جانب احتیاط ندیده یا تفاوتی میان مسلمانان مقید و بی‌مبالات قائل نبوده‌اند؛ هرچند به‌طورقطع مسلمانان از حیث تقید به طهارت و نجاست مثل هم نبوده و نیستند و همواره احتمال عدم‌ازالهٔ نجاست از سوی کم‌مبالات‌ها و یا بی‌مبالات‌ها می‌رفته و می‌رود. ازاین‌رو برخی فقها تصریح کرده‌اند که این سیره در میان مسلمانان جاری بوده است، بدون اینکه تفاوتی گذاشته باشند بین مسلمانانی که علم قبلی به نجاست آن‌ها حاصل شده یا نشده باشد و نیز بدون اینکه فرقی میان مسلمانان اجتناب‌کننده از نجاست با مسلمانان بی‌مبالات یا مجهول‌الحال یا معتقد به طهارت اشیایی که نجس‌اند، قائل شده باشند (همدانی، ۳۱۸/۸). نکتهٔ دیگر اینکه این سیره شامل نابالغان؛ خواه ممیز و خواه غیرممیز هم می‌شود؛ یعنی در معامله و رفتار مسلمانان با هم تفاوتی میان بالغ و نابالغ گذاشته نشده؛ زیرا هیچ دلیلی بر اجتناب از نابالغان به دست ما نرسیده است. حکم برخی از فقها بر طهارت کودکان ممیز با استفاده از سیره (خوئی، التنقیح، ۲۷۲/۳؛ همدانی، ۳۲۰/۸) یا احتمال طهارت همهٔ کودکان (صاحب‌جواهر، ۳۰۲/۲) شاهدی بر شمول سیره و تقریر معصومان(ع) است. البته برخی از این فقها، کودکان غیرممیز را استثنا کرده و با تقسیم آن‌ها به دو دستهٔ مستقل و تابع اولیا، در طهارت مستقلان تشکیک کرده و برخی از آن‌ها طهارت کودکانِ تابع را مثل سایر متعلقات مسلمانان پذیرفته‌اند (خوئی، التنقیح، ۲۷۲/۳؛ همدانی، ۳۲۰/۸)؛ درحالی‌که استثنای آن‌ها بدون دلیل است و شمول سیره و تقریر نسبت به آن‌ها انکارنشدنی است. شاهد آن نیز مراودهٔ مستمر مسلمانان همراه با کودکانشان و هم‌غذایی و ارتباط زیاد آنان با هم است، بدون اینکه کسی از طهارت کودکان سؤال یا از بدن و لباس آن‌ها اجتناب کند یا مجبور به تطهیر لباس‌ها، فرش‌ها و ظروف شوند و بدون اینکه معصومان(ع) منعی کرده یا دستوری مبنی‌بر رعایت احتیاط صادر فرموده باشند. روشن است که تقریر معصومان(ع) دلیل بر تعبدی‌بودن این مسئله است که باوجود علم اجمالی به نجاست، برخورد طهارت‌گونهٔ مسلمانان با یکدیگر را تأیید کرده‌اند.

عجیب این است که برخی از فقها که بر مبنای غیبت مسلمان، حکم به طهارت او و متعلقاتش داده و این حکم را تعبدی تلقی کرده‌اند، سیرهٔ ائمه(ع) و تابعانشان را در عصر آن‌ها و در غیر آن عصر به موردی خاص نیز محدود نکرده و شامل همهٔ موارد شک هرچند فاقد شرایط دانسته‌اند (خوئی، التنقیح، ۲۶۹/۳)، درحالی‌که بنا بر فرض شمول سیره، دلیلی بر اختصاص حکم به موارد غیبت مسلمان نیست و سیره، مثبِت مطهریت وصف مسلمانی است که شامل موارد غیبت مسلمان می‌شود.

ج. جلوگیری از به‌وجودآمدن حرج؛ اگـر مسـلمانان در معـاملات میـان خـود، رفت‌وآمدهایشـان بـا یکـدیگر، حضورشان در مجالس مختلف و... مبنا را بر طهارت همدیگر و متعلقات خود نگذارند، حـرج لازم می‌آیـد. اینکـه برخی فقها لازمۀ این حرج را صرفاً رفع حکم تکلیفی و جواز ارتکاب به‌لحاظ تکلیفی دانسته‌اند (حکـیم، ۱۳۸/۲)، معنای روشنی ندارد؛ زیرا اگر منظور این باشد که به‌لحاظ تکلیفـی می‌تـوان مـثلاً از لبـاس، ظـروف و غـذای سـایر مسلمانان استفاده کرد و حرمتی تکلیفی ندارد؛ اما به‌لحاظ حکمِ وضعی باید بنا را بر نجاست گذاشت و خود را باید تطهیر کرد، در این صورت جواز ارتکاب تکلیفی هیچ فایده‌ای در رفع حرج نـدارد؛ زیـرا مسـلمانی کـه بـا پـذیرش دعوت مسلمانی دیگر به خانه او برود و با علم به اینکه قبلاً آن مسلمان یا ظروف، البسه و فـرش خانـه‌اش متـنجس بوده و نمی‌داند ازاله کرده یا خیر؛ به‌خصوص اینکه مسلمانی کم‌مبالات یا بی‌مبالات باشد، اگر استفاده از اطعمـه و اشربه و سایر لوازم آن به‌لحاظ تکلیفی جایز باشد اما به‌لحاظ وضعی، او و متعلقاتش پاک نباشد، در آن صورت باید تطهیر کند که چیزی جز حرج را به‌دنبال نخواهد داشت. اگر قضیه برعکس شود، قطعاً حرج بیشتر خواهد شـد؛ بـه این معنا که اگر آن مسلمان متنجس شده یا بی‌مبالات به خانه او بیایـد و از آب و غـذا و فـرش و امکانـات آن خانـه استفاده کند، اگر به‌لحاظ وضعی پاک نباشد، آیا میزبان در شسـتن خانـه و لـوازم آن در هـر بـار ورود آن مسـلمان و مسلمانان به خانه‌اش دچار حرج نخواهد شد؟ اگر هم مراد این باشد که به‌لحاظ تکلیفی مسـئولیتی نـدارد؛ بـه ایـن معنا که هم مجاز به استفاده است و هم مجاز به تطهیرنکردن، آیا این چیزی غیر از حکم ظاهری به تطهیـر مسـلمان است؟ اینکه مسلمان و متعلقاتش در واقع و به‌لحاظ وضعی نجس باشد اما به‌لحاظ تکلیفی باید مطابق شیء پاک با او رفتار کرد، چه فرقی دارد با اینکه در ظاهر، حکم به طهارت وضعی او شود؟ چنین دیدگاهی در عمل هیچ فرقی با قول به طهارت مسلمان و متعلقاتش ندارد؛ زیرا بنا بر قول به طهارت نیز احتمال نجاست واقعی مسلمانی می‌رود که قبلاً علم عادی به نجاست او و یا متعلقاتش بوده است، اما در عمل به آن توجه نمی‌شود و حکم بـه طهـارت او داده خواهد شد. بنابراین، وصف مسلمانی در حکم به طهارت او کفایت می‌کند تا مسلمانان دچـار حـرج و مشـقت در ارتباطات نشوند.

د. جلوگیری از اختلال نظام؛ حفظ نظام از واجبات مؤکد و اختلال در امور مسـلمانان از امـور مبغـوض اسـت (خمینی، البیع، ۶۱۹/۲) و فقها در کتب فقهی به لزوم حفظ آن اشاره کرده و آن را بـه‌عنوان اصـلی مسـلم دانسـته‌اند (نک: انصـاری، المکاسـب، ۱۳۷/۲ تـا ۱۴۰ و ۲۰۲؛ حسـینی عـاملی، ۲۷۰/۸؛ ۱۵/۱۲ و ۳۳۱؛ صـاحب‌جواهر، ۴۰۴/۲۱؛ ۱۱۹/۲۲؛ ۴۳۴/۲۷؛ خمینی، البیع، ۶۶۵/۲؛ ۵۹۰/۳). اگر مسلمانان در برخورد و ارتباطات میان خـود بر مبنای طهارت رفتار نکنند، نظم جامعه به هم می‌خورد و هرج‌ومرج پیش می‌آید و چنان‌که امام خمینی می‌گویـد، معقول نیست که خداوند به هرج‌ومرج و اختلال نظام راضی شود (البیع، ۶۱۹/۲). بنابراین، باتوجه‌به پذیرش کبـرای قضیه از سوی فقها (وجوب حفظ نظام و جلوگیری از اختلال نظام) و صغرویت و مصداقیت برخورد طهارت‌گونه با مسلمانان برای آن، نتیجه‌ای جز حکم به طهارت مسلمانان به‌دلیل وصف مسلمانی نخواهد داشت.

ه. مطابقت با اهداف و مقاصد دین؛ از بسیاری احکام شرعی به دست می‌آید که به‌وجودآمدن وحدت، همدلی، برادری و صمیمیت میان مسلمانان از اهمیت فراوانی برخوردار است. روایات زیادی کـه در توصـیه بـه صـلهٔ رحـم (حرعاملی، ۸۴/۷؛ ۲۵/۹، ۵۱، ۲۴۷، ۳۸۴ و ۳۹۶)، صـلهٔ اخـوان و ملاقـات بـا آن‌هـا (همـو، ۱۵۳/۸؛ ۴۱۱/۹ و ۴۴۴؛ ۱۴۲/۱۰)، استحباب اطعام مسلمان و تکریم مهمان (کلینی، ۲۰۰/۲ تا ۲۰۴؛ حرعـاملی، ۱۲۶/۱۲، ۲۲۶ و ۲۹۰)، مصافحهٔ معصومان(ع) بـا مسـلمانان (حرعـاملی، ۵۴/۵؛ ۱۴۳/۱۲ تـا ۱۴۴)، اسـتحباب افطـاری‌دادن بـه مسلمانان (همو، ۱۵۳/۸؛ ۱۳۹/۱۰ تا ۱۴۲ و ۴۴۴)، استحباب مصافحه با یکـدیگر (همـو، ۴۴۵/۱۰؛ ۴۴۵/۱۱ تـا ۴۴۷؛ ۷۳/۱۲؛ ۱۴۳/۱۲ و ۲۱۸ تا ۲۲۵) و استحباب پذیرش دعوت به طعام (کلینی، ۲۷۴/۶ تـا ۲۷۵؛ ابن‌بابویـه، ۳۶۱/۴؛ حمیری، ۱۶۰) و مواردی از این قبیل وارد شده اسـت کـه نشـان‌دهندهٔ هـدف اسـلام، تقویـت ارتباطـات گوناگون میان مسلمانان است. روشن است که لازمهٔ عمل به چنین سفارش‌هایی، ایجـاد برقـراری ارتبـاط بیشـتر بـا مسلمانان و استحکام روابط با آن‌ها بدون پرسش از نجاست و طهارت و تجسس در این خصـوص اسـت. اگـر بنـا باشد انسان در برخورد با اقوام و دوستان مسلمان در مهمانی‌ها، مراسم عقـد و عروسـی، تشـییع جنـازه، اسـتقبال از حجاج و مسافران، مصافحه با آنان، هم‌غذاشدن با آنان و موارد دیگر جانب احتیاط را رعایت کند و بـرای حکـم بـه طهارت مسلمان و متعلقات او به هنگام علم به نجاست، نیاز به حصول علـم بـه ازالـه باشـد، تمـامی ایـن احکـام استحبابی که مورد تأکید اسلام است، زیر سؤال می‌رود و هیچ‌گاه تحقق نمی‌پذیرد.

و. روایاتی داریم که بر وجوب تصدیق مسلمان و عدم اتهام به او وارد شده است (نک: کلینی، ۳۶۱/۲ تـا ۳۶۲؛ حرعاملی، ۸۰/۱۹، ۸۱، ۸۵، ۸۷ و ۹۳). این روایات برای حکم به طهارت بر اساس غیبـت مسـلمان اسـتناد شـده است (انصاری، الطهارة، ۳۳۱/۵؛ همدانی، ۳۱۸/۸)؛ اما به نظر می‌رسد اختصاص به غیبت مسـلمان نـدارد و اگـر دلالتشان پذیرفته شود، بر مطهریت وصف مسلمانی دلالت خواهند داشت. بـرای روشن‌شـدن دایـرهٔ دلالتشـان بـه برخی از آن‌ها اشاره می‌شود. امام صادق(ع) می‌فرماید: «إِذَا اتَّهَمَ الْمُؤْمِنُ أَخَاهُ انْمَاثَ الْإِيمَانُ مِنْ قَلْبِـهِ كَمَـا يَنْمَـاثُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ» (کلینی، ۳۶۱/۲)؛ هرگاه مؤمن به برادرش تهمت بزند، ایمان در قلب او آب می‌شود، همچنـان کـه نمک در آب حل می‌شود. این حدیث اطلاق دارد و شامل هر نوع تهمتی ازجمله تهمـت نجاسـت خواهـد شـد کـه نشانهٔ بدگمانی انسان به برادر دینی خودش است. آنچه در این حدیث موضوع حرمـت اتهـام قـرار گرفتـه، مسـلمان است. بر این اساس اگر کسی در برخورد با مسلمانی، او را متنجس فرض و در ارتباط با او احتیاط کند، در واقع او را متهم به نجاست و بی‌مبالاتی او در رعایت طهارت و نجاست کرده است؛ خـواه قـبلاً علـم بـه نجاسـت او داشـته و سپس مدتی غایب شده، خواه اصلاً یقین به نجاست پیشین او نداشته باشد؛ چه آن مسلمان در حضـور او اقـدام بـه ازالهٔ نجاست کرده و وی شک در صحت تطهیر او کرده باشد، چه شک نکرده باشد؛ خواه مسلمانی مقید بـه احکـام شرعی باشد یا نباشد. اگر کسی ایراد بگیرد که ظاهر این حدیث، اتهام قـولی اسـت نـه عملـی، تأمـل درسـت در آن

شهادت می‌دهد که تفاوتی میان اتهام در گفتار با اتهام در اعتقاد و اخبار به آن یا ظاهر حال مسلمان نیست (انصاری، الطهارة، ۳۳۱/۵).

در حدیث دیگری آمده است که از امام صادق(ع) دربارۀ شخصی که چیزی نزد او به امانت گذاشته شده، سؤال شد که هرگاه موثق نباشد آیا ادعایش (در تلف آن امانت و دخالت‌نداشتن او در اتلافش) پذیرفته می‌شود؟ امام فرمود: «نَعَمْ وَ لَا يَمِينَ عَلَيْهِ» (حرعاملی، ۸۰/۱۹)؛ بله و یمینی بر عهدۀ او نیست. اشکال قبلی مبنی‌بر اینکه مقصود این حدیث و احادیث مشابه، تکذیب قولی است نه تکذیب اعتقاد یا ظاهر حال مسلمان، به همان بیانِ پیشین نیز وارد نیست.

ازنظر شیخ انصاری احادیث دال بر جواز شرب سؤر حائض و جنبِ متهم و عدم کراهت سؤر غیرمتهم نیز مؤید بلکه دال بر مطلوب (حکم به طهارت مسلمان به‌سبب غیبت) است (انصاری، الطهارة، ۳۳۱/۵). اگر دلالت این نوع احادیث پذیرفته شود، به همان بیانی که در سایر احادیث گذشت، نمی‌توان اطلاق آن‌ها را مقید به غیبت مسلمان کرد؛ زیرا عامل جواز شرب سؤر حائض و شخص جنب، مسلمانی او است نه غیبت او وگرنه می‌بایست سؤر حائض و جنب نامسلمان هم جایزالشرب بود. بنابراین، شرط اصلی در حکم به طهارت، وصف مسلمانی است و غیبت مسلمان صرفاً در تبدیل یقین به شک در تطهیر تأثیر دارد.

۳. ۲. ثمرۀ قول به مطهریت وصف مسلمانی

چنان‌که تا حدودی از مباحث گذشته معلوم شد، بنا بر اینکه وصف مسلمانی مطهر باشد، کودکان نابالغ مسلمان هم محکوم به طهارت‌اند؛ خواه ممیز باشد یا غیرممیز. در واقع همان گونه که مسلمان و متعلقاتش از قبیل لباس، ظروف و سایر لوازم مورد استفاده‌اش در زمان شک در طهارت آن‌ها محکوم به طهارت هستند، کودکان مسلمان نیز به‌تبع مسلمان همین حکم را دارند؛ چنان‌که بی‌مبالات‌بودن مسلمان تأثیری در این حکم ندارد. بنابراین، حکم بعضی از فقها بر طهارت مسلمان مشروط به مکلف‌بودن مسلمان (شهید ثانی، ۱۳۲/۱) یا به احتیاط واجب، بالغ و مقیدبودن او به رعایت طهارت و نجاست (فاضل لنکرانی، رسالۀ توضیح‌المسائل، ۳۸) یا ممیزبودن او (انصاری، الطهارة، ۳۳۳/۵؛ همدانی، ۳۱۹/۸؛ حکیم، ۱۴۱/۲) پذیرفتنی نیست؛ زیرا چنان‌که برخی از فقهای قائل به شرط تمییز نیز معترف‌اند، در سیرۀ مسلمانان چیزی به‌عنوان بلوغ لحاظ نشده است (صاحب‌جواهر، ۳۰۲/۶؛ خوئی، التنقیح، ۲۷۲/۳؛ همدانی، ۳۱۹/۸) و این سیره دربارۀ همۀ مسلمانان چه بالغ و نابالغ از آن‌ها جاری بوده و اجتناب از کودکان مسلمان معهود نیست. افزون بر جریان عام سیره، استثناکردن کودکان یا کودکان غیرممیز، حرج‌آور و مختل‌کنندۀ نظام‌اند. این در حالی است که طبق نظریۀ فقهایی که غیبت مسلمان را باعث حکم به طهارت می‌دانند و علم به نجاست، احتمال ازالۀ نجاست و استفاده از آن شیء در جایی که از شرایطش طهارت است را لازم شمرده‌اند، مکلف و بالغ‌بودن مسلمان شرط خواهد بود؛ زیرا علم مسلمان نابالغی که تکلیف و الزامی ندارد و به‌کارگیری شیء متنجس در محل نیازمند به طهارت، انگیزه‌ای کافی برای رفع نجاست در زمان غیبتش

نخواهد بود. از سوی دیگر، لازمهٔ مطهریت ظاهر حال مسلمان و اشتراط علم به نجاست و شهادت حال مسلمان به ازالهٔ نجاست نیز بلوغ مسلمان است (نک: انصاری، الطهارة، ۳۳۳/۵)؛ زیرا هیچ‌گاه ظاهر مسلمان نابالغ حتی ممیز، بر طهارت او شهادت نمی‌دهد و تبعیت او از مسلمان هم به‌دلیل داشتن اراده و متحرک‌بودن کامل نیست تا از این راه حکم به طهارت او داد.

۴. علت عدم اعمال اصل استصحاب و ثمرهٔ آن

ازآنجایی‌که انسان علم عادی به عروض نجاست مسلمان و متعلقاتش دارد، قاعدتاً هنگام شک در طهارت و نجاست او می‌بایست مطابق اصل استصحاب، نجاست متیقنه را برقرار دانست. با این وجود، فقهای قائل به مطهریت غیبت مسلمان یا ظاهر حال مسلمان به این اصل عمل نکرده و حکم طهارت را جاری ساخته‌اند. سؤالی که در اینجا خودنمایی می‌کند این است که آیا حکم به طهارت از باب تقدیم ظاهر بر اصل است؛ زیرا حال مسلمان ظهور در این دارد که از نوشیدن نجس، نمازخواندن با آن و بیع آن بدون اعلام نجاست خودداری می‌کند یا اینکه این حکم حکمی صرفاً تعبدی مانند قاعدهٔ طهارت است که ارتباطی با حال مسلمان و ظهور آن ندارد؟ در فرض اول، از باب نقض حالت سابقه به‌وسیلهٔ اماره و در فرض دوم از باب تخصیص ادلهٔ اصل استصحاب است (خوئی، التنقیح، ۲٦۸/۳).

ثمرهٔ این دعوا در آنجا آشکار می‌شود که اگر حکم به طهارت از باب تقدیم ظاهر باشد، در آن باید بر موارد ثبوت ظهور حال مسلمان اکتفا شود. در این صورت، در جایی که مسلمان جاهل به نجاست است، حال او ظهور در دوری از نجاست و منزه‌شدن از آن ندارد؛ همان گونه که در فرض عدم اعتقاد به نجاست چیزی که به او سرایت کرده نیز ثابت نخواهد شد؛ زیرا در این صورت احتراز از نجاستی که معتقد به آن نیست، معنا ندارد (فاضل لنکرانی، تفصیل‌الشریعة، ٦٦۳). در این صورت باید به بی‌مبالاتی او نسبت به نجاست علم نباشد؛ زیرا با قطع به بی‌توجهی شخص به نجس‌بودنش، از ظهور حال مسلمان طهارت کشف نمی‌شود (خوئی، التنقیح، ۲٦۹/۳). اما اگر حکم به طهارت مستند به ظهور و تقدم ظاهر بر اصل نباشد، بلکه مثل قاعدهٔ طهارت حکمی تعبدی باشد، باید دلیل این حکم تعبدی را ملاحظه کرد که آیا به‌صورت مطلق، مقتضی ثبوت حکم طهارت دربارهٔ شک است؛ خواه شرایطی که در برخی سخنان آمده موجود باشد یا نباشد یا اینکه مقتضی ثبوت حکم طهارت در صورت وجود آن شرایط یا بعضی از آن شروط خواهد بود (فاضل لنکرانی، تفصیل‌الشریعة، ٦٦۳). به نظر می‌رسد فقهایی که حکم به طهارت را ناشی از ظاهر حال مسلمان می‌دانند (شهید اول، ۱۳۲/۱؛ شهید ثانی، المقاصدالعلیة، ۱۵٦)، آن را از باب تقدیم ظاهر بر اصل دانسته‌اند که در این صورت، لازمه‌اش اعتبار پاره‌ای از شرایط است (نک: همو، تمهیدالقواعد، ۳۰۸؛ انصاری، الطهارة، ۳۳۱/۵ تا ۳۳۲؛ همدانی، ۳۱۷/۸)؛ زیرا بدون آن شرایط، ظهور محقق نمی‌شود (فاضل لنکرانی، تفصیل‌الشریعة، ٦٦٤). محقق خوئی، شیخ انصاری را از قائلان به این قول می‌داند (التنقیح، ۲٦۸/۳)؛ همان گونه که صاحب‌جواهر نیز از جمله معتقدان به این قول است (۳۰۲/٦). برخی دیگر از فقها معتقدند که حکم به

طهارت، حکمی تعبدی و غیرمستند به تقدیم ظاهر بر اصل است و دلیل حکم به طهارت به‌صورت مطلق، مقتضی طهارت است؛ زیرا چنان‌که گفته شد، عمده در این مسئله، سیرهٔ متصل به زمان ائمه(ع) است و این سیره ظهور دارد در اینکه اختصاص به فرض وجود آن شرایط ندارد؛ زیرا شیعیان با سایر مسلمانان موجود در زمانشان باوجود وضوح عدم التزام آن‌ها یا بعضی از آن‌ها به نجاست تعدادی از نجاسات ثابت نزد امامیه؛ مثل نجاست پوست میته باوجود دباغی و منی رفت‌وآمد داشتند و نیز با همهٔ مسلمانان حتی فاسقان آن‌ها باوجود توجه‌نداشتن آنان به نجاسات و متنجسات معاشرت می‌کردند (فاضل لنکرانی، تفصیل‌الشریعة، ٦٦٤). محقق خوئی این احتمال را بعید ندانسته است (التنقیح، ۲۶۹/۳).

ازآنجایی‌که نتیجهٔ نقد و بررسی دو دیدگاه مطهریت غیبت و ظاهر حال مسلمان این شد که هیچ‌کدام مطهریت ندارند و مطهریت محدود به این دو مورد نیست و شامل موارد دیگری هم می‌شود که در ذیل عنوان وصف مسلمانی قرار می‌گیرند، به نظر می‌رسد حکم به طهارت وصف مسلمانی حکمی تعبدی است و دلایل اقامه‌شده بر مطهریت آن اطلاق دارند و محدود به شرایط و افراد خاصی نیستند؛ زیرا سیرهٔ معصومان(ع) در برخورد طهارت‌گونه با مسلمانان مقید به هیچ قیدی نیست؛ چه شیعه معتقد به‌لزوم ازالهٔ نجاست باشد و چه کم‌مبالات یا بی‌مبالات نسبت به طهارت و نجاست؛ چه سایر فرق اسلامی که قائل به طهارت برخی نجاسات و عدم لزوم اجتناب از آن‌ها هستند وگرنه از طریق خبر متواتر یا لااقل خبر واحد به دست ما می‌رسید. سیرهٔ مسلمانان در تمامی ادوار تاریخ نیز همین اطلاق را دارد. سایر ادله نیز فراگیرند و این‌گونه نیست که عسروحرج یا اختلال نظام یا ایراد اتهام به مسلمان فقط در فرض اجتناب از شیعیانِ معتقد به لزوم تطهیر پیش بیاید؛ بلکه نه‌تنها در موارد اجتناب از مسلمانان کم‌مبالات یا بی‌مبالات، کودکان ممیز و غیرممیز و نیز سایر فرق اسلامی محقق می‌شوند که به‌علت کثرت چنین افرادی و کثرت ارتباطات با آن‌ها صدق بیشتری خواهد کرد.

نتیجه‌گیری

از مباحث مطروحه نتایج ذیل به دست آمد:

الف. اکثر فقها، مطهریت غیبت مسلمان را امری مجازی و تسامحی می‌دانند و معتقدند که غیبت، موضوعیت ندارد؛ بلکه یکی و طرق رسیدن به طهارت و کاشف از آن است.

ب. از سخنان برخی فقها بر می‌آید که ظاهر حال مسلمان که گویای تنزه او از نجاست است، مطهریت دارد.

ج. عمده دلایلی که بر محکوم‌بودن مسلمان به طهارت بدن و متعلقاتش دلالت دارند؛ سیرهٔ ائمه (ع)، سیرهٔ مستمرهٔ مسلمانان و تقریر معصومان(ع)، جلوگیری از حرج و اختلال نظام هستند که مطهریت عنوانی غیر از غیبت مسلمان و ظاهر حال مسلمان را که عبارت است از برخورداری از وصف مسلمانی، ثابت می‌کنند.

د. مطهریتِ وصف مسلمانی، تعبدی است نه از باب تقدم ظاهر بر اصل؛ ازاین‌رو شامل هـر مسـلمانی بـا هـر عقیده و مذهبی، چه امامیه و چه غیر آن، مقید به رعایت طهارت و نجاست یا کم‌مبالات و بی‌مبالات، مکلف و بالغ یا نابالغ، می‌شود و محدود به شرایطی خاص نیست.

منابع

ابن‌ادریس، محمدبن‌احمد، السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی، چاپ‌دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۰ق.

ابن‌بابویه، محمدبن‌علی، کتاب من لایحضره الفقیه، چاپ‌دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۳ق.

ابن‌فارس، احمدبن‌فارس، معجم مقائیس اللغة، به‌تحقیق عبدالسلام محمـدهارون، چـاپ‌اول، قـم: انتشـارات دفتـر تبلیغـات اسلامی، ۱۴۰۴ق.

ابن‌فهدحلی، احمدبن‌محمد، الرسائل العشر، به‌تحقیق سیدمهدی رجائی، چاپ‌اول، قم: کتابخانـهٔ آیت‌اللـه مرعشـی نجفـی، ۱۴۰۹ق.

ابن‌منظور، محمدبن‌مکرم، لسان‌العرب، به‌تحقیق احمد فارس صاحب الجوائب، چاپ‌سوم، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ق.

اشتهاردی، علی‌پناه، مدارک العروة، چاپ‌اول، تهران: دارالأسوة، ۱۴۱۷ق.

انصاری، مرتضی‌بن‌محمدامین، کتاب المکاسب المحرمة و البیع و الخیارات، به‌تحقیق گروه پژوهش در کنگره، چاپ‌اول، قم: کنگرهٔ جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ۱۴۱۵ق.

________________، کتاب الطهارة، به‌تحقیق گروه پژوهش در کنگره، چاپ‌اول، قم: کنگرهٔ جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری، ۱۴۱۵ق.

بحرالعلوم، محمدمهدی‌بن‌مرتضی، الدرة النجفیة-الدرة البهیة، چاپ دوم، بیروت: دارالزهراء، چاپ‌دوم، ۱۴۰۶ق.

بحرانی، یوسف‌بن‌احمد، الحدائق الناضرة، به‌تحقیق محمدتقی ایروانی و عبدالرزاق مقرم، چـاپ‌اول، قـم: جامعـه مدرسـین، ۱۴۰۵ق.

بهجت، محمدتقی، رسالهٔ توضیح المسائل، چاپ‌نودودوم، قم: شفق، ۱۴۲۸ق.

حرعاملی، محمدبن‌حسن، تفصیل وسائل الشیعة، به‌تحقیق گروه پژوهش مؤسسهٔ آل‌البیت(ع)، چاپ‌اول، قـم: آل‌البیـت(ع)، ۱۴۰۹ق.

حسینی عاملی، محمدجوادبن‌محمد، مفتاح الکرامة، به‌تحقیق محمدباقر خالصی، چـاپ‌اول، قـم: دفتـر انتشـارات اسـلامی، ۱۴۱۹ق.

حکیم، محسن، مستمسک العروةالوثقی، چاپ‌اول، قم: دارالتفسیر، ۱۴۱۶ق.

حمیری، عبدالله‌بن‌جعفر، قرب الاسناد، به‌تحقیق مؤسسة آل‌البیت(ع)، چاپ‌اول، قم: آل‌البیت(ع)، ۱۴۱۳ق.

خمینی، روح‌الله، تحریرالوسیلة، چاپ‌اول، قم: مؤسسهٔ مطبوعات دارالعلم، بی‌تا.

________________، کتاب البیع، چاپ‌اول، تهران: مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۲۱ق.

خوئی، ابوالقاسم، التنقیح فی شرح العروة الوثقی، به‌تقریر علی غروی، چاپ‌اول، نجف: تحت اشراف لطفی، ۱۴۱۸ق.

________________، معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرجال، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.

سبحانی، جعفر، رسالهٔ توضیح المسائل، چاپ‌سوم، قم: مؤسسهٔ امام صادق(ع)، ۱۴۲۹ق.

شبیری زنجانی، موسی، رسالهٔ توضیح المسائل، چاپ‌اول، قم: سلسبیل، ۱۴۳۰ق.

شهید اول، محمدبن‌مکی، ذکری الشیعه، چاپ‌اول، جمعی از پژوهشگران در مؤسسهٔ آل‌البیت(ع)، قم: آل‌البیت، ۱۴۱۹ق.

شهید ثانی، زین‌الدین‌بن‌علی، الروضة البهیة (المحشّی-کلانتر)، چاپ‌اول، قم: کتاب‌فروشی داوری، ۱۴۱۰ق.

________________، المقاصد العلیة، به‌تحقیق گروه پژوهش مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی، چاپ‌اول، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۲۰ق.

________________، روض الجنان، چاپ‌اول، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۲ق.

________________، تمهید القواعد الأصولیة و العربیة، به‌تحقیق عباس تبریزیان و دیگران، چاپ‌اول، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۶ق.

صاحب‌بن‌عباد، اسماعیل‌بن‌عباد، المحیط فی اللغة، به‌تحقیق محمدحسن آل‌یاسین، چاپ‌اول، بیروت: عالم الکتاب، ۱۴۱۴ق.

صاحب‌جواهر، محمدحسن‌بن‌باقر، جواهر الکلام، چاپ‌هفتم، بیروت: دار إحیاء التراث العربی، ۱۴۰۴ق.

صیمری، مفلح‌بن‌حسن، کشف الالتباس، چاپ‌اول، قم: مؤسسهٔ صاحب الأمر(ع)، ۱۴۱۷ق.

طباطبایی، محمدکاظم، العروة الوثقی، چاپ‌دوم، بیروت: مؤسسة الأعلمی، ۱۴۰۹ق.

طوسی، محمدبن‌حسن، تهذیب الأحکام، چاپ‌چهارم، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ق.

علامه حلی، حسن‌بن‌یوسف، نهایة الإحکام، چاپ‌اول، قم: آل‌البیت(ع)، ۱۴۱۹ق.

فاضل لنکرانی، محمد، رسالهٔ توضیح المسائل، چاپ‌صدوچهاردهم، قم: بی‌نا، ۱۴۲۶ق.

________________، تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیلة: غسل الجنابة، التیمم، المطهرات، چاپ‌اول، تهران: مؤسسهٔ عروج، ۱۴۱۹ق.

فیاض‌کابلی، محمداسحاق، رسالهٔ توضیح المسائل، چاپ‌اول، قم: انتشارات مجلسی، ۱۴۲۶ق.

فیض‌کاشانی، محسن، مفاتیح الشرائع، چاپ‌اول، قم: انتشارات کتابخانهٔ آیت‌الله مرعشی نجفی، بی‌تا.

کلینی، محمدبن یعقوب، الکافی، به‌تصحیح علی‌اکبر غفاری، چاپ‌چهارم، تهران: دارالکتب الاسلامیة، ۱۴۰۷ق.

محقق کرکی، علی‌بن‌حسین، جامع المقاصد، به‌تحقیق گروه پژوهش مؤسسهٔ آل‌البیت(ع)، چاپ‌دوم، قم: آل‌البیت(ع)، ۱۴۱۴ق.

مرتضی زبیدی، محمدبن‌محمد، تاج العروس، به‌تحقیق علی شیری، چاپ‌اول، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۴ق.

مشکینی، علی، مصطلحات الفقه، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.

مقدس اردبیلی، احمدبن‌محمد، مجمع الفائدة و البرهان، به‌تحقیق: آقامجتبی عراقی و دیگران، چاپ‌اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۳ق.

مکارم شیرازی، ناصر، رسالهٔ توضیح‌المسائل، چاپ‌دوم، قم: مدرسهٔ امام علی‌بن‌ابی‌طالب(ع)، ۱۴۲۴ق.

موسوی‌عاملی، محمدبن‌علی، مدارک الأحکام، چاپ‌اول، بیروت: آل‌البیت(ع)، ۱۴۱۱ق.

نجاشی، احمدبن‌علی، رجال النجاشی: فهرست أسماء مصنفی الشیعه، به‌تحقیق موسی شبیری زنجانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ق.

نراقی، احمدبن‌محمدمهدی، مستند الشیعة، چاپ‌اول، قم: آل‌البیت(ع)، ۱۴۱۵ق.

همدانی، رضابن‌محمدهادی، مصباح‌الفقیه، به‌تحقیق محمد باقری و دیگران، چاپ‌اول، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۱۶ق.